

افغانستان: سخن از کدام شکست است؟



مقاله‌ای از ژاک فات*

23 اوت 2021

برگردان بهروز عارفی

در این نوشته تلاش می‌کنیم به نخستین فرضیه‌ها درباره رویدادهای افغانستان بپردازیم. هنوز برای تحلیل پیامدها خیلی زود است، اما واقعا ضروری است که در میان انبوه سردرگمی رسانه‌ای کنونی، سرخط تحلیل را بکشاییم. در این نوشته، کوشش می‌کنیم به جنبه‌های اساسی ژئوپولیتیکی اشاره کنیم. طبیعتاً این متن، فراگیر نیست. چنین هدفی هم ندارد. منظور طرح چند پرسش و راهیابی برای آینده است [1].

همان‌گونه که می‌بینیم، 20 سال پس از «جنگ با تروریسم» که جورج والکیر بوش در پی حمله‌های تروریستی در 11 سپتامبر 2001 علیه طالبان و القاعده به راه انداخت، افغانستان، در چند روز به دست طالبان سقوط کرد (واژه سقوط بسیار معنی‌دار است). در برابر پیشروی برق‌آسای روزهای اخیر، نیروهای افغان یا فروریختند و یا بدون جنگ، تسلیم شدند. تشدید حمله‌های هوایی آمریکا چیزی را در

محل تغییر نداد. طالبان هنگامی وارد کابل شدند که نیروهای واشینگتن هنوز در آن شهر بودند. طالبان ورودی های فرودگاه را کنترل می کنند و در نتیجه دسترسی به آن برای کسانی که می خواهند افغانستان را ترک کنند، نامعلوم و پرمخاطره است. هزاران افغانی برای فرار از کشور به آنجا روی می آورند. بایدن در مقابل این فروپاشی گفت که قادر نیست نتیجه نهایی این عملیات را تضمین کند.

در هرجی و مرجی وصف ناپذیر، سیاست عقب نشینی که بایدن فرمانش را صادر کرد و دولت آمریکا راه و روش آن و نیز تقویم آن را معین کرد، باوجود تقویت قابل ملاحظه ی نیروهای آمریکا از سوی پنتاگون (از 2500 تا 6000 سرباز) جهت تضمین امنیت، این عقب نشینی یک شکست کامل است. آمریکا حتی نیروهای در قطر و کویت مستقر کرد. اما، ایالات متحده کنترل اوضاع را از دست داده است. این امر، به نوبه خود، برای بزرگترین قدرت نظامی جهان اهانت آمیز است. چرا که بیست سال پیش، جورج دبلیو بوش از جاه طلبی قدرتی با گستردگی بین المللی صحبت کرد [2] و اینکه هیچ چیزی نمی تواند این وضعیت را برهم زند. چهل و سومین رئیس جمهور آمریکا اظهار داشت «جنگ ما علیه تروریسم با القاعده شروع می شود ولی با آن متوقف نخواهد شد. این جنگ تا زمانی که همه گروه های تروریستی را در جهان یافته، دستگیر کرده و شکست دهیم» ادامه خواهد یافت. این بلندپروازی که با شروع جنگ جهانی با تروریسم به نام ارزش های آمریکا، به نام ملتی «استثنایی» و «صاحب تقدیر»، به نام مسیحایی دموکراتیک آغاز شد، امروز - و در واقع از مدت ها پیش- دور از دسترس است. این ایده برخاسته از مبالغه ای دراز مدت است که برای ایالات متحده و نیز متحدانش بسیار گران تمام شده است. اما، این دروغ که آشکارا در رسانه ها نیز بازتاب یافته است، بی دلیل نبود؛ تثبیت حضور سلطه گرانه ی آمریکا در جهان و به ویژه در منطقه ای که منافع استراتژیکی و حوزه های نفوذ بسیاری به هم میرسند.

آرشیو امنیت ملی (آمریکا) [3] در 19 اوت مجموعه ای از اسناد تاریخی را منتشر کرد که از رده بندی سری خارج شده بود. این اسناد نشان می‌دهد که «به مدت نزدیک به بیست سال، دولت آمریکا تا چه حدی مردم آمریکا را در مورد پیشرفت‌ها در افغانستان فریب داد. در حالی که همزمان، واقعیت‌های آزاردهنده درباره‌ی شکست‌های جاری را با سرپوشِ محرمانه مخفی می‌کردند...» در نتیجه، واشینگتن درباره‌ی توهم و دروغ بافی برپایه‌ی اسطوره‌های ایدئولوژیکی بنیادگذار ایالات متحده و همچنین در مورد واقعیت تناسب قوا شکست خورده است...

پیروزی طالبان همراه با تصویرهای دهشتناک، تراژدی انسانی و پرسش‌های بی‌شمار درباره‌ی آینده، به عنوان یک رویداد بااهمیت تلقی می‌شود. با لحظه‌ی بهت آور و تاریخ دراماتیک روبرو هستیم. ولی اگر اوضاع چنین ابعادی پیدا کرده، به ویژه به سبب مفهوم سیاسی اساسی آن است. به هر حال، این پیروزی و پیامدهای آن درسی کلی تر و هشدار است از جمله برای فرانسه که مجبور است برای سازگاری و شکلی از عقب نشینی در جنگ ساحل آفریقا و کش و قوس‌های آن آماده شود.

عقب نشینی از افغانستان که جو بایدن به رغم دودلی‌های موجود در بین جمهوری خواهان و نیز در میان نظامیان، تصمیم آن را گرفت و پیمان متعهد شد، در واقع طرحی است که بسیار پیش از آن ریخته و پرداخته شده بود. ابتدا، در سال 2012، باراک اوباما تصمیم گرفت تا نخستین گروه از سربازان امریکائی را بازگرداند. با این وجود، او مجبور شد که در تقویم بازگشت سربازان تجدید نظر کند و حتی به خاطر وخامت اوضاع، نیروهای جدیدی به افغانستان گسیل دارد. این انطباق جدید موجب بروز تردیدهای طولانی بین دو خواست شد یعنی بین عقب نشینی که کم‌کم تحمیل می‌شد و آنچه که در آن زمان برای پاسخ به ضروریات ایمنی «الزامی» به نظر می‌آمد.

سپس، دونالد ترامپ بود که متعهد شد به «این جنگ بی پایان» پایان دهد و «حداکثر تا سال 2021» نیروها را برگرداند. او در فوریه 2020 در دوحه با طالبان بر سر توافقی برای خروج نیروها در تاریخ یادشده مذاکره کرد و پیش از انتخابات ریاست جمهوری نوامبر 2020، به این فرایند شتاب داد. استقبال مردم از چنین عقب نشینی آن چنان زیاد بود که تابوی گفتگوی مستقیم با دشمنی که تا دیروز غیرقابل معاشرت ارزیابی می شد، شکست. گفتگو بر سر خروج نیروهای آمریکایی تا پایان مه 2020 در مقابل تعهد طالبان برای تامین امنیت و مذاکره مستقیم با حکومت کابل انجام شد. اما خشونت ها تا میزان بالاتری ادامه یافت، اختلاف ها تداوم یافته و چشم انداز خروج کامل با مقاومت هایی در کنگره و پنتاگون [وزارت دفاع] روبرو شد.

سرانجام، جو بایدن تصمیم گرفت تا کار را تمام کند. از آن پس، او بود که با انتقادهای تند جمهوری خواهان، دونالد ترامپ و برخی از متحدان آمریکا (از جمله آلمان و بریتانیا) و نیز چند رسانه روبرو شد که این تصمیم را «فاجعه کامل» خواندند، امری که در عمل ایالات متحده را بی اعتبار می کند. روزنامه «وال استریت جورنال» بیانات بایدن را «ننگین»، «تسلیم» و «دغل کاری» نامید. این واقعیتی است که استفاده از نیروهای نظامی چنان در ذات اصلی نقش آمریکا و هویت امپریالیستی ایالات متحده ثبت شده که هرگز زینش دیگری، غیرعادی و نسنجیده تلقی می شود. این نکته را اوباما خوب به یاد دارد، چون او که نپذیرفت در سال 2013 سوریه را بمباران کند، به شدت مورد سرزنش قرار گرفت و از جمله در فرانسه. در نتیجهی از دست دادن کنترل، پلبشوی امنیتی، نکوهش ملی... بدون تردید روز 15 اوت آثار عمیقی در حافظه ی سیاسی آمریکا برجا خواهد گذاشت. اما باید فراتر از آن را نگریم.

شکست تاریخی

عقب نشینی آمریکا و فروپاشی رژیم وابسته به

واشینگتن افغانستان، ابتدا برای ایالات متحده یک شکست تاریخی است: شکست جنگ آمریکا با تروریسم، شکست «دولت سازی» [4] در حالی که کل سیاست خارجی ایالات متحده و مجموعه ی جنگ های آن ها به نام دموکراسی به مثابه کسب حقانیت نهایی و حقانیت شیوه کار، هدایت شده است. با این وجود، نباید به رغم شدت تصویرها، میان سقوط کابل در 2021 و سقوط سایگون در 1975، شباهت قائل شد.

در ویتنام، با نماد کسب استقلال یک ملت در موقعیت سخت و دهشتناک جنگ سرد روبرو بودیم. تحقق هدفی که لازم و عادلانه بود که در پایان یک جنگ آزادی بخش طولانی، به دست آمد. بدین ترتیب، مردم یک کشور در نظم نوینی جایگاه خود را می یافت تا دولتی مستقل ایجاد کند. در افغانستان، با بیان فروپاشی و درماندگی روبرو هستیم. فروپاشی یک رژیم بدون حقانیت زیر فشار اسلام سیاسی مسلح. درماندگی دراز مدت یک منطق قدرت مسلط در منطقه ای که رقابت ها و تقسیم حوزه های نفوذ، بی وقفه، وضعیت بین المللی درگیری های استراتژیکی، ناامنی دائمی و بی ثباتی تروریستی را رقم می زنند.

مسلماناً در افغانستان، ایالات متحده با دومین شکست تاریخی خود پس از ویتنام مواجه است. اما، معنای این دو شکست یکی نیست. امروز، برای مردم افغانستان، «تحقق لازم و عادلانه» وجود ندارد. برعکس، قدمی تازه در وضعیتی متفاوت، در فاجعه ای سیاسی، اجتماعی، ایدئولوژیکی و امنیتی می گذارند... نباید به تبلیغات حساب شده ی «میان روی» برخی رهبران طالبان، برای مثال در مورد حقوق زنان واقعی گذاشت. ذبیح اله مجاهد، سخنگوی طالبان تلاش کرد درباره نیت های قدرت جدید اطمینان دهد. او گفت «ما می خواهیم بر پایه ی اصول دیپلماتیک و احترام با همه کشورهای جهان رابطه داشته باشیم. ما می خواهیم اقتصاد خوبی داشته باشیم. ما بازرگانی می خواهیم، ما دیپلماسی خوب می خواهیم...». با این وجود، وحشیگری سرکوب، پیگرد مخالفان سیاسی و قتل

ها نگرانی های برحق و تردیدهای زیاد ایجاد کرده، هرچند هنوز با خشونت های بی حد و اندازه ی طالبان سال های دهه 1990 فاصله داریم.

یادآوری کنیم که مجله پژوهشی The Intercept (که اسناد National Security Agency را منتشر کرده بود که ادوارد اسنودن از سال 2013 برملاکرد)، در 18 اوت فاش کرد که طالبان به مجموعه ی مشخصات بیومتریک آمریکایی ها دست یافته اند. این مشخصات هویتی بیومتری می تواند به شناسایی افغان هائی کمک کند که برای نیروهای ائتلاف زیر رهبری واشینگتن کار کرده بودند. به نوشته ی این مجله، کار پیچیده شناسایی افراد از طریق این روش تشخیص هویت تکنولوژیکی می تواند با کمک ISI «سازمان مخفی اطلاعاتی» عمده ی پاکستان انجام گیرد ... این سازمان دائما به دو دوده بازی کردن سیاسی شهرت دارد.

می توان نسبت به سازوکارهای منفی ممکن و هراسناکی نگران بود (باید هم!) که طالبان می توانند به راه اندازند: تشویقی برای اسلامیسم سیاسی و جهادیسم، فرصتی برای القاعده (متحد نزدیک طالبان)، انحطاط فزاینده ی نقش دولت های خلیج فارس. به خاطر داریم که عربستان سعودی و امارات متحده عربی، در کنار پاکستان تنها کشورهایی بودند که رژیم طالبان (در قدرت از 1996 تا 2001) را به رسمیت شناختند. اکنون، این دومین «امارت اسلامی افغانستان» از چه حمایتی برخوردار خواهد شد؟ بین پشتیبانی کامل و طرد، بحث و جدل سیاسی-رسانه ای ممکن است داغ باشد. اما، آیا مسئله هنوز به این گونه مطرح می شود؟

در زمینه طرح سوال ها، شایسته است که موضع گیری ها و گزینش های چین و روسیه را که عموما به پشتیبانی از طالبان شهرت دارند، مورد بررسی قرار دهیم. واقعیت بسیار پیچیده تر است، خواهیم دید، اما انتخاب پکن و مسکو آشکارا، رویه ی مثبت نسبت به افغانستان پساآمریکا و رژیم در حال استقرار

است. شکست ایالات متحده که به طور کلی تر، شکست قدرت های غربی و ناتو نیز است، فضای برد و باخت (و مسئله های جدید) را باز می کند. این اوضاع فرصت های استراتژیکی و اقتصادی فراهم می کند. این وضع امکان می دهد تا شکل بندی منطقه ای جدیدی را در نظر گرفت.

چین و روسیه چه می خواهند

در این وضعیت دگرگون شده، چین و روسیه، همزمان رقیب و مکمل یکدیگرند. رقابت میان این دو، واقعی است. هر کدام چارچوب و راهکار منطقه ای و چندجانبه ی مناسب با منافع خود طرح می کنند. این دو بازیگر، میدان نفوذ و قدرت خاص خود را دارند. اما، در منطقه ای که تاریخ را، هم میراث شوروی دیروز و هم بلندپروازی های چین پیروزمند امروز تعیین می کند، این میدان ها را می توان کاملاً روی هم گذاشت. با این همه، اکنون مشارکت چین/روسیه از این رقابت رنج نمی برد. پکن و مسکو می توانند مشترکاً یا به موازات هم، از موقعیت ژئوپولیتیکی افغانستان که از یوغ قدرت امریکا آزاد می شود و منطقه ای که می تواند بیشتر قابل دسترسی باشد، بهره ببرد. شکست امریکا، از نظر استراتژیکی سنگین خواهد بود. اکنون، چین و روسیه می خواهند آشکارا تندتر به پیش روند تا بتوانند از ضعف هژمونی امریکا و خرابی چشمگیر اعتبار آن کشور، بهره برداری کنند.

روسیه روی مناسبات با جمهوری های پیشین شوروی در آسیای مرکزی حساب می کند. این کشور نسبت به گفتگوهای در جریان میان واشینگتن و مقامات کشورهای مجاور افغانستان جهت یافتن شرایطی برای استقرار مجدد نیروهای امریکا در منطقه نگران است. سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه اظهار داشته که حضور نظامیان مسلح بیگانه در هرکدام از این کشورها که عضو «سازمان پیمان امنیت جمعی»^[5] هستند، به توافق همه ی اعضای این سازمان نیاز دارد. او افزود که استقرار پایگاه های نظامی جدید

به امنیت در آسیای مرکزی کمکی نخواهد کرد. گویا در نشست سران در ژنو (16 ژوئن 2020) میان بایدن و پوتین، برسر این موضوع تبادل نظر شده است.

از سوی دیگر، روسیه، تاجیکستان و ازبکستان در 10 اوت امسال رزمایش نظامی مشترکی در ولایت ختلون در تاجیکستان و در 20 کیلومتری مرز افغانستان را به انجام رساندند. یک هفته بعد، در 17 اوت در شرایطی که اوضاع افغانستان به سرعت در حال فروپاشی بود، نیروهای روسیه یک رزمایش یک ماهه را در تاجیکستان آغاز کردند. روسیه پایگاه های دفاعی اش را مستحکم تر می کرد.

روز 9 اوت، چین و روسیه رزمایش بزرگی را در ایالت خودمختار چینی نینگسیا (با شرکت بیش از ده هزار سرباز، زره پوش و هواپیما) شروع کردند. برای نخستین بار، در این مانور نظامی، از سیستم فرماندهی مشترک و حضور نظامیان روسی در میان فرماندهان چینی استفاده شد. هدف از این آمادگی مشترک، بررسی وضعیت ثبات، امنیت و ضدتروریسم در آسیای مرکزی بود. جدال چشمگیری در تلویزیون آمریکائی سی ان ان در گرفت که بر تفاوت هدف های میان پکن و مسکو تأکید داشت، در حالی که یکی از هدف های این رزمایش ها، نشان دادن سطح همکاری امنیتی و مشارکت استراتژیکی چین-روسیه در اوضاع تنش های رو به فزون با واشینگتن بود.

پس، دست اندازی نگران کننده ی طالبان بر افغانستان یک "بازی بزرگ" استراتژیکی جاه طلبانه و تناسب قوا در سطح ملی و بین المللی است. و این "بازی بزرگ" نیز به نوبه ی خود با سهم سیاسی دیپلماتیک جهت جستجوی شرایط و چارچوب همکاری در نظم نوین منطقه ای همراه است. چین و روسیه روابط خود با طالبان را حفظ و تحکیم می کنند. نه پکن، و نه مسکو نمی خواهند موقعیت خوب خود را از دست بدهند. سفیر روسیه در کابل به تماس های رسمی ادامه می دهد. این سفارت، همچون سفارت پکن باز خواهد ماند.

در ماه ژوئیه، یک هیئت طالبان به ریاست ملا عبدالغنی برادر، فرد شماره 2 طالبان در مسکو با زمیر کابول فرستاده ویژه روسیه برای افغانستان ملاقات کرد. سپس این هیئت به چین رفت و در تیانجین با وانگ یی وزیر امور خارجه چین در فضایی مملو از تعارفات دیپلماتیک دیدار کرد. از نگاه روسیه ممکن است شناسایی رژیم جدید رخ دهد، ولی رسماً به منش طالبان مشروط شده است، یعنی به نگرش آن‌ها درباره چندمسئله، به ویژه در زمینه‌ی امنیت و تروریسم. این امر همچنین بستگی دارد که تا چه حد تشویق و ترغیب درباره‌ی گفتگوی سیاسی فراگیر داخلی مفید واقع شود تا بتواند به مناقشه طولانی افغانی‌ها پایان دهد. گفتمان چینی‌ها بسیار مشابه آن است. وانگ یی به مذاکره بین افغانی‌فراخوانده تا به یک مصالحه برسند. در واقعیت، این زبان رسمی موضع بسیاری در جهان است؛ از جمله شورای امنیت، اتحادیه اروپا، ناتو، فرانسه یا ترکیه. البته این کار به شرایطی مشابه به ویژه در مورد لزوم وجود حکومتی که نماینده مردم و فراگیر باشد، نیز بستگی دارد. از طالبان خواسته اند که به تعهدات خود احترام گذارند. ارزیابی اعتبار گفتمان طالبان برای آینده بسیار دشوار است. با این وجود، باید اهمیت حمایت روسیه و چین را از طالبان خوب ارزیابی کرد. به این معنی که باید اهمیت پاسخ طالبان به درخواست مکرر مسکو و پکن درباره برخی از مسئله‌ها و از جمله مسئله امنیتی را سنجید.

به ویژه، چین (مانند روسیه) به برخورد طالبان نسبت به تهدید تروریستی اهمیت بسیار قائل است. چین دارای 76 کیلومتر مرز مشترک با افغانستان است و این مرز با گزینگیانگ مجاور است. چینی‌ها نسبت به فعالیت‌های گروه جدایی طلب «حزب اسلامی شرق ترکستان» (ETIM) نگران هستند. این جنبش اسلامی ترکستان شرقی سازمانی است که عناصر فعال ازبک و اویغور را دربر می‌گیرد و گفته می‌شود که چندین سوء قصد مرگبار در چین مرتکب شده است. وانگ یی اظهار داشت «ما امیدواریم که طالبان افغان به

روشنی با سازمان های تروریستی قطع رابطه کنند و از جمله با همین حزب ETIM و با جدیت و به طور موثر با آن ها مبارزه کنند تا مانع ها را از سر راه بردارند، نقشی مثبت ایفا کرده و شرایط لازم برای امنیت، ثبات، توسعه و همکاری در منطقه را فراهم آورند.».

چین مانند روسیه در پی مدیریت اوضاع با استفاده از چارچوب های نهادینه ای چندجانبه، مثل «سازمان همکاری شانگهای» [6] است که دولت روسیه نیز در آن عضویت دارد. پکن پارو حیه ی ضمنی مشارکت در ثبات و «بازسازی صلح آمیز» افغانستان، برای گروه امور افغانستان در این «سازمان» ارزش قائل است. در این رهگذر، از 12 تا 16 ژوئیه گذشته، وانگ یی از ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان دیدار کرد. آخرسر، پکن جهت کمک به این بازسازی، گسترش «راهرو اقتصادی چین-پاکستان» [7] را تا افغانستان پیشنهاد کرده است.

از مبالغه تا تحقیر

گرچه هم سوئی چین و روسیه فارغ از رقابت نیست، اما می خواهد در پیکربندی جدید منطقه ای پس از شکست آمریکا جایی باز کند. آین رویکرد جدیدی را که نمایان شده، باید سنجید. ابتدا، باید شکست استراتژیکی ایالات متحده را در نظر گرفته و از آن بهره گیری کرد. پینس استولنبِ برگ، دبیرکل ناتو در کنفرانس مطبوعاتی در 20 اوت، نشان داد که سَمَت و سوی رویدادها را خوب درک کرده است. او اظهار داشت: «آمریکا و اروپای شمالی باید به همراهی با یکدیگر در درون ناتو ادامه دهند. رویدادهای جاری افغانستان چیزی را تغییر نمی دهد. وابستگی تناسب قوای کلی جهانی، عملکرد تهاجمی روسیه و تثبیت چین موجب شده که حفظ یک پیوند فراتلانتیکی اهمیت بیشتری پیدا کند.».

پس از ریاست جمهوری اندوه بار دونالد ترامپ، جو بایدن خود را برای بازسازی اعتبار بین المللی بر

زمینه‌ی سلطه‌ی بازیافته و قدرت برتر آمریکا در شکل‌های «کلاسیک تر» آماده می‌کرد. شکست استراتژیکی اخیر همراه با بدبختی بلبشو و ناتوانی جهت کنترل اوضاع... برای زمانی نامعلوم اعتبار ایالات متحده و توانایی واقعی آن‌ها را در سد کردن چین برباد داد. همان‌گونه که روزنامه مشهور واشینگتن پست نوشت، ایالات متحده از مبالغه به تحقیر رسید. خطایی برای چین و روسیه خواهد بود که فراموش کنند که همان‌گونه که معروف است، تاریخ به یک شکل دوبار تکرار نمی‌شود. آخرسر، بلندپروازی روس‌ها و به ویژه چینی‌ها به طور ضمنی در تقویم دوگانه‌ای یادداشت می‌شود.

ابتدا، چنانچه دیدیم، ثبات و امنیت همچون دل‌نگرانی‌های مشخص، فوری و موقدم می‌باشند. نباید به این نگرانی کم بها داد. این حساسیت‌ها در نگرشی جای می‌گیرند که به عنوان بدیل کامل شمرده می‌شوند. این بدیل‌ها موجب پایان مناقشه افغانی و تأمین شرایط توسعه‌ی اقتصادی می‌شود. آیا این بینشی اراده‌گرا و اغراق‌آمیز است؟ امروز، تصور این که چه پیش خواهد آمد، غیرممکن است. به هیچ وجه نمی‌توان بخت چنین بدیل‌ها، مخاطره‌های جنگ داخلی، بی‌ثباتی‌ها و بحران‌های احتمالی، مقاومت سیاسی و اجتماعی داخلی در برابر رژیم طالبان را پیش‌بینی کرد... آینده بسیار ناروشن است.

مسئله دوم، کاربست یک استراتژی است که پایه‌های یک همکاری، بهره‌برداری از منابع و ثروت‌های زیرزمینی افغانستان، ایجاد زیرساختارها را میسر سازد و برای چین، به روشنی خواست پیوستن به این چشم‌انداز در طرح‌های جهانی Belt and Road Initiative [جاده ابریشم جدید] است. یادآوری می‌کنند که افغانستان اکنون از منابع انرژی، ثروت‌های معدنی مهم و حتی عناصر «خاک‌های نادر» که در تکنولوژی‌های پیشرفته مصرف دارد، برخوردار است؛ نظیر مس، آهن، طلا، جیوه، لیتیوم، کبالت،

هیدروکربورها... به دلیل بدیهی ناامنی و مناقشه‌ی بی پایان، این ثروت‌ها در مرحله‌ی عدم امکان بهره برداری قرار دارند که برای مدتی دراز مانع از به راه انداختن طرح‌های بزرگ شده است.

آشکار است که خروج افغانستان، دولت در انحطاط از وضعیت تاریخی جنگی برای ورود آن در استراتژی طرح‌های اقتصادی و صنعتی، گسستی عظیم یعنی تغییر الگوی سیاسی ملی و بین‌المللی را الزامی می‌کند. بلندپروازی‌ای به این عظمت، چالشی بزرگ است. نخست، به این خاطر که با یکی از فقیرترین کشورهای جهان روبرو هستیم. و نه فقط، آیا چین می‌تواند از راه اقتصادی به آنچه آمریکا نتوانست با زور انجام دهد، برسد؟ ... قطعی نیست که در وضعیت کنونی، با فاجعه‌ی مالی و بحران انسانی که تهدید می‌کند، با وجود تحریم‌های آمریکا و صندوق جهانی پول، ناروشنی‌ها درباره کمک‌های بانک جهانی، تنش‌های رو به فزون و رویارویی‌های قدرت‌ها امکان داشت تا به سادگی بتوان چنین دیدگاهی را پیاده کرد. تازه، این به معنی فراموش کردن بسیاری از مشکلات دیگر است. آخرسر، ضروری است که شرایط سیاسی داخلی نیز مساعد باشد. آیا شورشیان ایدئولوژیکی مسلح نخستین امارت اسلامی افغانستان، در سال‌های دهه 1990، قادر خواهند بود به طور کلی خود را به مسئولان سیاسی، اداری، اجتماعی و دیپلماتیک با هدف استراتژی ملی و پیشرفت کلی بدل کنند؟ آنان مجبورند که حکومت کنند... اگر اکنون، منش سیاسی طالبان بیان خواست انطباق با اوضاع جدید و برتن کردن (یا نگردن) جامعه‌ی مسئولیت ... باشد، آیا قالب ایدئولوژیکی طالبان کاملاً تغییر کرده است؟ در این باره، تردید وجود دارد. ولی این پرسش را باید طرح کرد.

ستیز با نظامی که بر قدرت متکی است

هنوز یک به یک مسئله‌ی اساسی پیرامون درس اصلی نماد 15 اوت 2021 پاسخ داده نشده است. شکست آمریکا عبارت است از نمایش روشن‌نگر بحرانی که

اندیشه‌ی استراتژیکی مسلط می‌نامند و برپایه‌ی تثبیت قدرت و اعمال زور متکی است. انتخاب نوع دفاع، گزینش سیاست خارجی، گزینش‌های برنامه‌های اقتصادی، پژوهشی ... به این معنی است که انتخاب تعیین‌کننده‌ی سرمایه‌داری غربی و به ویژه ایالات متحده با این اندیشه‌ی استراتژیکی استوار و بنیاد شده و از آن حقانیت یافته است. اندیشه‌ای که سلسله مراتب قدرت‌ها، شکل‌بندی و تناقض‌های نظم بین‌المللی را تعیین می‌کند.

هر آنچه که از پایان قرن نوزدهم با روحیه و کاوشی سخت برای یافتن بدیلی برای جنگ [8] بنا شده، با درجات مختلف و در نگرشی از چندجانبه‌گرایی، برابری در حقوق و مطابقت با قانون بین‌المللی، مسئولیت جمعی و امنیت جمعی... جای گرفته است. از این قبیل است: تأسیس سازمان ملل متحد، ممنوعیت استفاده از زور، کنترل تسلیحات و پیمان‌های خلع سلاح، راه حل مسالمت‌آمیز برای پایان دادن به کشمکش‌ها... مجموعه‌ی این متن‌های قضائی و سیاسی که در جستجوی وسیله‌ی مناسب برای پیشگیری از جنگ و مهار کردن نیرو تحت‌تاثیر منطق‌ها و قدرت‌ها، در حال متلاشی شدن هستند، یعنی با روحیه‌ی این اندیشه‌ی کهنه‌ی استراتژیکی مسلط که اکنون تلاش دارد بیش از پیش خود را تحمیل کند.

شکست ایالات متحده در افغانستان، حاکی از بن‌بست وحشتناک نظم بین‌المللی کنونی و برداشت استراتژیکی سلطه‌جویی که این نظم را آماده می‌کند، است. با بن‌بست عمده‌ی نوعی نگرش به جهان و روابط بین‌المللی و بهره‌برداری از منابع در گستاخی و بی‌مسئولیتی کامل روبرو هستیم. این پدیده در رده‌ی چالش‌های وجودی کلی دوران ماست.

به یقین به جنگ طولانی افغانستان و سرانجام آن نیازمند نبودیم - البته اگر واقعاً سرانجام باشد... - تا این بن‌بست تاریخی را به عنوان داو کلی امنیت و صلح برای خلق‌ها ارزیابی کنیم. اما، قدرت، کاربرد زوری که همراه آن است، چنان در

آداب سیاسی و اجتماعی [Social] (برای این که نگوئیم جامعه گی [Sociétale]) وارد شده اند، که شایسته است هربار که ممکن است، تاکید کنیم که قدرت نه یک نوع سمت و سوی مشترک جهانشمول و نه ثابت ملزوم رفتارهای اجتماعی است.

مسلم است که قدرت پارامتری است اجتماعی و سیاسی که در دراز مدت مظهر خود را بر تاریخ می گذارد. به ویژه سرمایه داری بی وقفه از آن تغذیه کرده است. اما این یک پارامتر اتفاقی و نفرت انگیز است... و هرگز امروز به میزان کافی به عنوان اساس این امر مسئله ساز راهبری بین المللی مورد اعتراض قرار نگرفته است. چگونه می توان تصور کرد (یا بهتر بگوئیم، ما را مجبور به باور کنند) که امکان دارد از راه زور و جنگ، بتوان نهادها، دموکراسی، شرایط امنیت، ماندگاری اقتصادی و اجتماعی... را در دولتی ایجاد کرد که در درون آن بخش بسیار چشمگیری از جمعیت (36 درصد امروز) در زیر خط فقر و در ناتوانی پاسخگویی به نیازهای اصلی خود به سر می برند؟

این مجموعه ی قضائی و سیاسی که اساساً در نیمه دوم قرن بیستم و با چشم انداز یک معماری هماهنگ با حقوق و مسئولیت جمعی ساخته شده، نسبی بودن مفهوم قدرت را نشان می دهد. کسب مالکیت و پیشرفت های متمدنانه برای رسیدن به نظم بین المللی متفاوت ممکن است.

نمی توان گفت - حتما نمی توان - که چین و روسیه عملکرد و برداشت های استراتژیکی بیگانه با منطق قدرت ها و استفاده از زور دارند. واضح است که امروزه، این مدل، روش بازیگران اصلی جهانی (به جز سازمان ملل متحد) است. حتی برای آنانی مثل اتحادیه اروپا که از این گفتمان استفاده می کنند، بی آنکه ابزار آن را داشته باشند، یک مدل است. با این وجود، چند تفاوت وجود دارد. آیا کفایت خواهد کرد؟

مناقشه ی طولانی افغانستان، جنگی است با هزینه ی 2260 میلیارد دلار. دولت ورشکسته است. 83 میلیارد دلار برای آموزش ارتشی هزینه شده که در چند روز از هم پاشید. 100 هزار غیرنظامی و نیز 70 هزار ارتشی و پلیس افغان کشته شدند و بیش از 4000 سرباز غربی نیز در حالی که آنان را ناتو در یک ائتلاف از 31 کشور ... بسیج کرده بود. پس، نتیجه 20 سال نبرد، قربانی و ویرانی است... در واقعیت، ابتدا برای مردم افغان، 40 سال اشغال بیگانه و رنج های فراوان. زیرا باید مداخله ی شوروی و پیامدهای تراژیک آن را نیز در ارزیابی گنجاند، ولی همچنین جنگ داخلی پس از آن را نیز باید در نظر گرفت. احتمالاً این جنگ به پایان خواهد رسید. امیدواریم که چنین باشد. اما، همه چیز امکان دارد. پس از چهل سال تباهی، شاید دشوار بتوان، آری شاید... بدتر از این عمل کرد.

* ژاک فات، Jacques FATH مسئول پیشین امور بین المللی حزب کمونیست فرانسه است و دارای تألیفات متعدد در زمینه امور بین المللی است.

لینک اصلی مقاله:

<https://jacquesfath.international>



[1] - منابع اصلی برای تهیه این مقاله: presse, instituts et médias français, euronews, Reuters, The New York Times, The Washington Post, Politico, les sites Défense One, Military Times, OTAN, Rand Corporation, International Institute for

Strategic Studies (IISS), Council on Foreign Relations (CFR), National Security Archive, The Intercept, Global Times, South China Morning Post, RT-France, Sputniknews

[2] - سخنرانی بوش در نشست مشترک کنگره، پنجشنبه 20 سپتامبر 2001.

[3] -
<https://nsarchive.gwu.edu/briefing-book/afghanistan/2021-08-19/afghanistan-2020-20-year-war-20-documents>

NSA نهاد پژوهشی و غیردولتی مستقلی است که در دانشگاه جورج واشینگتن دارای یک کتابخانه است. این نهاد اسناد خارج شده طبقه بندی را بر پایه ی قانون های امریکا درباره آزادی و اطلاعات منتشر می کند.

[4] - در متن فرانسه از اصطلاح «State building» استفاده شده است که می توان ایجاد یک دولت ترجمه کرد. اما مفهوم ایدئولوژیکی آن بیشتر به معنای استقرار «حکومت»ی لیبرال به زور در ثباتی است که زیر سلطه ی غرب به دست آمده است.

[5] - این یک سازمان سیاسی- نظامی (با فعالیت محدود) بین دولت هاست. که در اکتبر 2002 تاسیس شده و شامل ارمنستان، بیلاروسیه، کازاخستان، قرقیزستان، روسیه و تاجیکستان است.

[6] - سازمان همکاری شانگهای سازمانی اقتصادی-سیاسی بین دولتی است که 8 کشور (چین، هند، کازاخستان، قرقیزستان، روسیه، پاکستان، تاجیکستان و ازبکستان) در آن عضو هستند؛ 4 دولت به عنوان ناظر (افغانستان، بیلاروسیه، ایران و مغولستان) و 6 کشور شریک گفتگو (ارمنستان، آذربایجان، کامبوج، سریلانکا و ترکیه) شرکت دارند.

[7] - این راهرو مجموعه ای از طرح های اقتصادی، انرژی و زیرساختاری است که هدف آن مدرنیزاسیون و تحکیم اقتصاد پاکستان در چارچوب Belt and Road initiative و جاده ابریشم جدید است.

[8] - به کتاب زیر مراجعه کنید: «Chaos. La Crise de l'ordre international libéral. La France et l'Europe dans l'ordre américain», Jacques FATH, Edition du Croquant, 2020, Pages

